



بسم الله الرحمن الرحيم

فرع بیستم: اجتماع دو معصیت برای مغنی

در مبحث نوزدهم که بحث حضور در مجلس غنا بود، مبحث حضور در بیت الغنا و مجالست با مغنی هم فی الجمله مطرح شد. در حقیقت سه بحث در مبحث نوزدهم بیان گردید، اگرچه می شد این سه را جداگانه مطرح کرد ولی در ضمن مبحث نوزدهم مطرح شد.

بیستمین فرع و موضوعی که در مباحث غنا مطرح است این است که اگر کسی تغنی کند، طبعاً خودش هم استماع می کند، آیا اینجا دو معصیت انجام می دهد؟ یکی از حیث تغنی و دیگری از حیث استماع غنا یا اینکه یک معصیت بیشتر نیست و همان تغنی است؟ دو احتمال وجود دارد:

۱: ممکن است بگوییم که در اینجا دو معصیت انجام می شود؛ برای اینکه هم ادله تغنی آن را می گیرد که این واضح است و آوازه خوانی مطرب می کند و هم اینکه ادله حرمت استماع غنا، شامل او هم می شود. در هر حال این شخص استماع غنا می کند و این ادله هم اطلاق دارد؛ چه استماع از غیر باشد و چه از خودش. مثل اینکه بعداً صدای خود را از نوار بشنود.

۲: ممکن است که بگوییم: در اینجا مغنی که صوت خودش را استماع می کند، علاوه بر معصیت تغنی، مرتکب معصیت استماع غنا نمی شود. دلیل این انصراف است؛ یعنی اطلاق و عمومات ادله استماع الی الغنا و ادله ای که به طور خاص در باب استماع غنا آمده است، منصرف از آنجایی است که خود او به صدای خودش گوش می دهد. در باب استماع غنا روایات خاصه ای آمده و باب مخصوصی دارند؛ مانند روایات باب ۱۰۱ که استماع لهُو را حرام دانسته اند: «وَالْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ»^۱.

انواع استماع صوت

ممکن است بگوییم که استماع الی الغنا وجهی برای انصراف ندارد. به این شکل که اگر گوش های خود را بگیرد و تغنی کند یا کر باشد، گناهی خاص می شود. استماع صوت، دو نوع است:

^۱ - وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۳۱۶.



۱: استماع درونی که شاید ناشنویان نیز داشته باشند.

۲: استماع بیرونی که همین حالت عادی و شنیدن صدای خودمان است.

استماع درونی که با سیستم داخلی انجام می‌شود، بعید نیست که ادله از آن منصرف باشند. مراد از استماع، استماع عادی صوت خارجی است و استماع درونی را نمی‌گیرد. در هر حال این تابع استظهار شخص است و موارد هم فرق می‌کند. در استماع غیبت حتماً انصراف دارد و به این شکل است. اگر پیش خودش کسی نیست و همین طوری غیبت کند و بشنود، نمی‌توانیم بگوییم که خودش سامع و مستمع غیبت است و دو گناه دارد.

عدم انصراف ادله در تغنی

در غیبت منصرف است ولی در تغنی این انصراف واضح نیست و اطلاق دارد. در غیبت باید مستمع باشد و اگر نباشد، غیبت صدق نمی‌کند یا حرمت در آنجا نیست و ادله انصراف دارد. در تغنی وقتی می‌گوید: استماع غنا حرام است، ممکن است اطلاق داشته باشد. وقتی می‌خواند و هم‌زمان می‌شنود (شنیدن ظاهری نه شنیدن سیستم درونی) دو گناه انجام می‌دهد و اگر گوش‌ها را بگیرد، یک گناه مرتکب می‌شود. ممکن است که استماع درونی از ادله حرمت استماع، خارج باشد و ادله از آن انصراف داشته باشند. ظهورش در استماع ظاهری است.

این بحثی است که ظریف است و انتخاب دیدگاه، دشوار است. ممکن است کسی ادعای انصراف کند؛ ولی به هر حال می‌شود به اطلاق تمسک کرد. همین‌که می‌تواند گوشش را بگیرد و نشنود، این کافی است برای اینکه فعل اختیاری شود. استماعی هم در اینجا، استماع لغوی است و ممکن است تمرینی داشته باشد که بدون شنیدن هم به همان خوبی بخواند. گوش‌هایش را می‌گیرد و فقط شنیدن درونی دارد. از لحاظ ظاهری، صوت به سیستم شنیدن ظاهری او بر نمی‌گردد.

این متصور و فعل اختیاری است. حداقل «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) آن را می‌گیرد ولو بگوییم که بعضی از روایات استماع را نمی‌گیرد که آن هم می‌گیرد. استماع یعنی کسی که می‌تواند نشنود ولی می‌شنود. بعید نیست که اینجا بگوییم: اطلاق دارد که همان احتمال اول است. اگر هم کسی گفت که انصراف دارد و استماع یعنی استماع از غیر و استماع خود را نمی‌گیرد آن هم خیلی اشکالی ندارد.



فرع بیست و یکم: وجود استماع، شرط در تغنی

مبحث بیست و یکم این است که آیا در تغنی، وجود استماع شرط است یا شرط نیست؟ این مبحث با مبحث قبلی بی‌ارتباط نیست. در باب غیبت مستمع باید باشد تا غیبت صدق کند و حرمت محقق شود. در غیبت اگر مستمعی نیست و شخص برای تخلیه عقده‌های خودش گوشه‌ای می‌نشیند و بدی‌های دیگران را برمی‌شمرد و یا حدیث نفس می‌خواند و خود گویی می‌کند و توجه ندارد که کسی هست یا نیست. خودش را تخلیه می‌کند و یا بدی‌های دیگران را بنویسد. اگر کسی عصبی باشد و حرف‌هایش را بنویسد، عقده‌هایش خالی می‌شود. اینها در روان‌شناسی گفته شده است.

اگر کسی خود گویه کرده و از دیگری بدگویی کند و یا به سب و لعن دیگری پردازد و یا دروغ گفته و افترا ببندد درحالی‌که آنجا کسی نباشد، معمولاً یا عنوان صدق نمی‌کند و اگر عنوان هم صادق باشد، دلیل حرمت اطلاق ندارد که آن را بگیرد. البته کذب و غیبت و افترا این‌طور است ولی ممکن است مثل لعن مقدسات و امثال این این‌طور نباشد. مورد به مورد فرق دارد. باید صدق عرفی آن از حیث انصراف و ارتکاز سنجیده شود.

در بعضی از معاصی که به غیر تعدی می‌کند، مستمع شرط است و اگر غیری این سخن یا این رفتار را نبیند یا نشنود اشکالی ندارد. ممکن است در مسخره کردن دیگران هم این‌طور باشد. اگر کسی او را نمی‌بیند و شکلک دیگران را درمی‌آورد این ظاهراً اشکالی ندارد؛ ولی در بعضی جاها ممکن است اشکال داشته باشد.

احتمالات حکم تغنی با استماع

بنابراین بحث بیست و یکم ما سؤال در باب غنا است: آیا در حرمت تغنی، وجود مستمع یا مستمعین شرط است به حیثی که اگر کسی نباشد مانعی ندارد؟ اینجا سه احتمال وجود دارد:

۱: تغنی حرام است و استماع مطلقاً شرط نیست؛ چه استماع النفس و چه استماع المغنی لصوت نفس و چه استماع الغیر. هیچ‌کدام شرط نیست. اگر بخواند و دیگران بشنوند، حرام است. حتی اگر دیگران نشنود و فقط خودش بشنود، این نیز حرام است. همچنین اگر بخواند به حیثی که هیچ‌کس حتی خودش نیز نشنود؛ مثلاً گوشش عارضه‌ای پیدا کرده است، باز هم حرام است.



۲: استماع فی الجمله شرط است؛ چه استماع خود و چه استماع غیر. در این حالت، دو صورت حرام است؛ اما آنجایی که خودش ناشنوا است و کسی هم نمی‌شنود آن را شامل نمی‌شود.

۳: استماع غیر شرط است و فقط آنجایی حرام است که کسی این را بشنود؛ اما اگر کسی این را نشنود حرمت نیست.

از نظر هم فنی هم گاهی می‌گوییم: استماع شرط نیست و گاهی می‌گوییم: استماع النفس أو الغير شرط است و گاهی هم می‌گوییم: استماع الغير شرط است. ثمره این در احکام و صور ظاهر می‌شود. به نظر می‌آید که در مفهوم غنا استماع غیر شرط نباشد؛ برای اینکه آنجا می‌گوید: غنا، آوازی است که مطرب است؛ یعنی طرب شأنی دارد و طرب ایجاد می‌کند. در مفهوم لغوی، وجود الغير وجود ندارد چون طرب شأنی شد.

بنابراین به نظر می‌آید که استماع الغير شرط نیست و اطلاق مفهوم و دلیل همه را می‌گیرد.

سؤال:؟؟؟

ج: شأنی یعنی لازم نیست تحقق پیدا بکند و اگر الآن وسط خیابان بخواند و در حال طبیعی باشد، شأنیت اطراب دارد ولی خودش تنهایی می‌خواند. به نظر می‌آید اطلاق ادله آنجایی که تنهایی می‌خواند را هم شامل می‌شود. اگر خودش هم نشنود ممکن است بگوییم که شرط نیست ولی حرام بودنش شاید به این وضوحی نباشد. به هر حال این سه احتمال هست که لا یبعد بگوییم: استماع غیر ظاهراً شرط نباشد این واضح است؛ اما استماع النفس ممکن است بگوییم که شرط است.

این فروع را کسی مطرح نکرده است و در بیست و یک مطلبی که گفتیم پنج الی شش مطلب مطرح شده بود ولی ما فروع‌هایی درست کردیم؛ بنابراین این بحثی است که یک قسم از آن تقریباً واضح است که اطلاق دارد و در یک موردش تردید هست. در هر حال اینجا یک نوع احتیاط واجب بهتر است.

فروع بیست و دوم: استعمال موسیقی برای معالجه

بحث بیست و دوم استعمال موسیقی برای تداوی و معالجه است. حکم آوازه‌خوانی‌هایی که در مقام معالجه به کار می‌رود چیست؟ حکم این بر اساس عناوین ثانویه است و تقریباً واضح است. اگر کسی مریضی و مشکلی داشته باشد با این قیود که مریضی مهمی باشد و عدم معالجه‌اش موجب آزار و اذیت است و عسر و حرج و مشقت خاصی دارد و همچنین تداوی آن‌هم منحصر به این راه موسیقی یا آوازه‌خوانی و آوازهای مطرب است، اگر این دو قید باشد



طبعاً این معالجه اهم است و به‌عنوان ثانوی در مقام تراحم مقدم بر آن می‌شود و وجوب معالجه، حرمت غنا را کنار می‌زند.

این از جاهایی است که حکم ایجابی و وجوب، مقدم بر حرمت می‌شود. اگر مریضی عادی و متعارف است؛ مثلاً نوعی افسردگی خفیفی است که اگر آواز هم گوش نکند، مشکل خاصی ایجاد نمی‌کند در این صورت نیازی به معالجه با آوازخوانی نیست؛ ولی گاهی مشکل خاصی دارد که واقعاً سخت و دشوار است و راهی به‌جز این راه برای معالجه ندارد و ممکن است مریضی‌اش منجر به جنون شود، در این صورت واجب است که با آوازخوانی معالجه کند. این به‌عنوان عنوان ثانویه مشکلی ندارد ولی مصداقش خیلی کم است.

س:؟؟؟

ج: روایاتی داریم که می‌گویند: در مقام معالجه می‌شود محرّمات را به کار برد و «لَا شِفَاءَ فِي حَرَامٍ»^۲ جوابی دارد که در جای خود باید بحث شود. ممکن است خیلی از چیزهای دیگر هم به اندازه‌ای که معالجه بشود لازم باشد. اینکه او می‌خواند مجوز این نیست که کسی بشنود مگر اینکه اگر مستمعی نداشته باشد دیوانه می‌شود. موسیقی‌درمانی بحث‌های مهمی دارد و غربی‌ها روی آن بحث‌های زیادی دارند.

اکتفا به‌قدر ضرورت در استفاده از موسیقی برای درمان

گاهی استفاده از آوازخوانی‌ها یا آهنگ‌های مطرب جایز و گاهی واجب می‌شود به‌اندازه‌ای که آن مریضی را رفع کند. گاهی مریضی نیست ولی عسر و حرج است؛ مثل معتاد که وقتی می‌خواهد ترک کند، گاهی موجب مریضی می‌شود. ممکن است اگر آوازخوانی نکند مریضی‌اش معالجه نمی‌شود یا مریضی او ادامه پیدا می‌کند و نقش معالجه‌ای یا پیشگیری دارد. در اینجا نیز به‌قدر ضرورت می‌تواند استفاده کند.

نکته دیگری که باید توجه کرد این است که موسیقی‌درمانی خودش موضوعی است. آوازخوانی اگر در حد مطرب باشد که حرام و مناسب مجالس لهو و لعب است، با سختی بیشتری جایز می‌شود؛ اما اگر آوازخوانی، حالت درمان پیدا کند و در حد لهو و لعب باشد که کراهت دارد و یا مباح باشد و خواص و آثار روحی و درمانی پیدا کند، از عنوان لهو بیرون می‌رود.

^۲ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۶؛ ص ۴۳۸.



ممکن است بعضی از بازی‌ها در دنیای امروز عنوان لعب به آن معنا صدق نکند و آثار اجتماعی داشته باشد، اگر چنین چیزی متصور شود کراهت ندارد. بازی‌هایی که انجام می‌شود لهو و لعب است ولی اگر عنوان‌های جدیدی پیدا کند و آثار و خواصی بر او مترتب شود، عنوان لهو و لعب از آن برداشته می‌شود. این جای بحث زیادی دارد و در بحث موسیقی و در بحث بازی‌ها حرف‌های زیادی راجع به آن هست.

فرع بیست و سوم: غنا بودن آهنگ طرب‌آور تولیدشده با حنجره

تولیدی مطلب بیست و سوم که قبلاً به نحوی گفته‌ایم این است که اگر کسی صدایی را از خودش تولید می‌کند که ریتم دارد و مطرب و مناسب مجالس لهو و لعب است، آیا این حرام است؟ گفتیم که این قطعاً مصداق غنا است؛ چون غنا صوتی بود که این ویژگی را داشت و محتوا در آن دخالت نداشت مگر در شرایطی که به صورتی روی آن اثر می‌گذاشت ولی علی‌القاعده صوت مناسب لهو و لعب است؛ لذا اگر صوت مطرب باشد بدون اینکه هیچ محتوایی در آن باشد و یا با صدای خودش آهنگ درست می‌کند بدون اینکه لفظ و کلام و محتوایی وجود داشته باشد این حرام است.

غنا نبودن آهنگ طرب‌آور تولیدشده با دستگاہ

نکته دیگر در اینجا این است که اگر همین آهنگ از حنجره کسی صادر نشود و ابزار و ادوات و آلاتی این آهنگ را تولید کند که ریتمی دارد و مناسب مجالس لهو و لعب است، اینجا لفظ غنا شامل آن نمی‌شود؛ چون غنا صوت انسانی است. تعریف لغوی غنا انصراف به معنای صوت و آوازه‌خوانی دارد که از حنجره انسان بیرون می‌آید؛ اما اینجا واقعاً الغاء خصوصیت کاملاً صحیح است. اگرچه این آهنگ به گونه‌ای دیگر تولید می‌شود اما همان نقش را دارد. به نظر می‌آید در اینجا غنا مفهوماً صادق نیست ولی حکماً تسری می‌کند.

اگر غنا مفهوماً این را نگیرد ولی در مقام محاوره دلیل ارتکازات ما می‌گوید: وقتی شارع غنا را حرام می‌کند این از حیث صوت انسانی در آن دخالت ندارد. بزنگاه اصلی این است که یک نوع طنین طرب‌انگیز دارد. شأنیت اطراب در آن بوده و مناسب مجالس عیش و نوش و لهو و لعب است. این ملاک را دارد و برای این ملاک در صدق آن تفاوتی بین این‌و آن نمی‌کند.



پس نکته بیست و سوم این شد که غنا از نظر لفظی شامل صوت انسانی می‌شود؛ چه با محتوا و لفظ و کلام و چه آهنگی که از حنجره بیرون می‌آید اما لفظ و کلامی ندارد. قسم سوم این شد که اگر آهنگ مطرب و مناسب مجالس لهو و لعب از حنجره‌ای بیرون نیاید و آلاتی آن را تولید کند، مفهوم غنا شامل این نمی‌شود؛ اما اطمینان نسبی در اینجا وجود دارد بر اینکه علت و موضوع اصلی حکم همان آهنگ مطرب است؛ اما خروج آهنگ از حنجره انسانی الغاء خصوصیت می‌شود.

فرع بیست و چهارم: الغاء خصوصیت تغنی به حالات دیگر

مطلب بیست و چهارم این است که اگر کاری طرب‌انگیز باشد و صوت و آهنگ نباشد و طربش هم شهوانی نباشد که بگوییم از باب اصالة الشهوة حرام است بلکه طرب‌های دیگری ایجاد می‌کند و عملی است که حرکتهای خاصی تولید کرده و ایجاد طرب می‌کند آیا به این هم می‌توان الغاء خصوصیت کرد و بگوییم که این هم حرام است؟ و یا یک نوع صدایی که چهچه و آهنگ نیست و فقط حالت‌های غیرعادی در افراد ایجاد می‌کند و از حیث دیگری ایجاد طرب می‌کند و یا قصه‌ای بگوید و ایجاد طرب کند یا حرکاتی انجام دهد که عنوان‌های دیگری مثل رقص هم نباشد و یک نوع خوشی‌های سرمستی ایجاد می‌کند آیا می‌توانیم در اینها هم الغاء خصوصیت کرده و بگوییم: حرام هستند؟

بعید است که بگوییم: هر عملی که مناسب مجلس لهو و لعب است یا هر عملی که موجب طرب می‌شود، بما هو هو حرام است. إرتکاز و عرف این اندازه الغاء خصوصیت را مساعدت نمی‌کند. شاید شارع در آهنگ مطرب، نظر خاصی داشته که حرام کرده است؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم: اطراب به تنهایی مثل اسکار، علت است و بقیه کنار می‌رود و به‌عنوان امور زائد و عارضی ممکن است آن دخیل باشد.

حداکثر چیزی که می‌توانیم از مفهوم غنا برداشت کنیم آن است که حالت آهنگ و ریتم دارد؛ اما از حنجره انسان صادر نمی‌شود بلکه از آلاتی صادر می‌شود که طربیت شأنی دارد. این حداکثر امکان عبور از دلیل لفظ به مناط و حکم خارج از موضوع است و بعید است بگوییم که مطلق اطراب ولو عنوان اصالة الشهوة و غنا نباشد، حرام است.
س:؟؟؟

ج: اگر پرنده‌ای را تربیت کند و بعد به کار بگیرد، استماع آن نیز حرام است. همان‌طور که قبلاً گفتیم اگر کسی مقدماتش را فراهم کند، اعانه بر اثم است.



فرع بیست و پنجم: تکسب به غنا

مطلب بیست و پنجم بحث تکسب به غنا است. اگر کسی بخواهد با غنا تکسب کند حکمش چیست؟ این کار هم قدیم متداول بوده و هم امروزه متداول است و از اموری است که در ادوار مختلف تاریخ بشر رواج و درآمدزایی داشته است. کسانی هم بر این امر تخصص پیدا می‌کردند. در زمان قدیم، تغنی بیشتر درباری بوده و بعداً آرام آرام رواج عمومی پیدا کرده است؛ ولی امروزه خیلی رواج پیدا کرده است.

بعضی‌ها درآمدهای کلانی از راه غنا دارند. گاهی کنسرت می‌گذارند و درآمدش برای خودشان است و گاهی هم برای امور خیریه مصرف می‌کند. مطلق کنسرت حرام نیست بلکه کنسرتی که مصداق بحث غنا باشد حرام است. تکسب به این چه حکمی دارد؟ جواب این است که اگر دلیل خاصی نداشتیم و از منظر قواعد عامه بخواهیم بحث کنیم معلوم است که این تکسب حرام است و مالی را هم که به دست می‌آورد مالک نمی‌شود. هم حکم تکلیفی اینجا هست که حرام است و هم حکم وضعی که معامله باطل است.

علتش هم این است که وقتی چیزی حرام شد، به دلالت التزامی از نظر شرعی مالیت ندارد و امری که مالیت ندارد، اخذ مال در برابر او اکل مال به باطل می‌شود و معامله بر چیزی هم که مالیت ندارد معامله باطل است؛ لذا هم معامله باطل است و هم پولی که در مقابل او می‌گیرد اکل مال به باطل است. این به لحاظ قاعده کلی است؛ اما در اینجا روایات خاصه‌ای داریم که در باب شانزده ابواب «ما یکتسب به» آمده است.

روایات باب تکسب به غنا

روایات مربوط به غنا و آلات غنا و استماع از باب نودونه تا صد و دو بود؛ اما روایات مربوط به این بحث، باب پانزده و شانزده است. روایت اول باب پانزده که قبلاً هم خواندیم، روایت ابو بصیر است که سندش معتبر نیست؛ چون علی بن همزه در آن هست و سابق مفصل بحث کردیم: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ كَسْبِ الْمُغْنِيَّاتِ فَقَالَ الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»^۳. این روایت فی الجمله می‌گوید که حرام است.

^۳ - وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۰.



روایت سوم هم که قبلاً خواندیم همین‌طور است. روایت چهارم این است: وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ نَضْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ «الْمُغْنِيَةُ مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَكَلَ كَسْبَهَا»^۴

این روایت هم احتمالاً سند تامی ندارد. می‌فرماید: «الْمُغْنِيَةُ مَلْعُونَةٌ» که این دلیل بر حرمتش می‌شود. روایاتی که می‌گویند: کسبش حلال نیست، به دلالت التزامی دلالت بر حرمت می‌کنند. قبلاً هم گفتیم که یک طایفه از روایات همین است.

در باب شانزدهم روایت سوم دارد که: وَ فِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ الْكَلْبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِي التَّوَقُّعَاتِ الَّتِي وَرَدَتْ عَلَيْهِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ بِخَطِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ ع «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَ تَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَ طَهَّرَ وَ ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ»^۵

نائب خاص حضرت (محمد بن عثمان) برای حضرت پولی فرستاده بود و سؤالاتی پرسیده و حضرت جواب داده و بعد فرمودند: پولی که برای ما فرستادی ما قبول نمی‌کنیم. آخرش هم فرمود: «ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ». سند این روایت بعید نیست که درست باشد.

^۴ - وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۱.

^۵ - وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۳.